

سودازدگی زیدان

زیدان بی‌آنکه به چیزی بیندیشد آسمان برلین را تماشا می‌کرد، آسمانی سفید با لکه‌هایی از ابر خاکستری و رگه‌های آبی‌رنگ، یکی از آن آسمان‌های پرباد و سهمگین و ناپایدار، از آن آسمان‌های نقاشان فلاندری. زیدان بعدازظهر نهم جولای ۲۰۰۶ به آسمان برلین که بر فراز استادیوم المپیک گسترده بود، نگاه می‌کرد و حس حضور در استادیوم المپیک برلین در آن موقع خاص، بعدازظهر فینال جام جهانی، را با شدتی جانکاه لمس می‌کرد.

بی‌شک در بعدازظهر این فینال، مسئله از جنس فرم - فرم و سودازدگی - بود. نخست، فرم محض: دقیقه هفتم پنالتی گل شد: ضربه‌ای کم‌رمق به سبک پاننکا^۱ که به تیرک افقی برخورد کرد، از خط دروازه عبور کرد و دوباره از دروازه خارج شد؛ مسیری همچون مسیر توپ بیلارد که با ضربه افسانه‌ای جف هورست^۲ در سال ۱۹۶۶، در استادیوم ومبلی سر به سر بود. اما این تنها یک نقل قول بود؛ بزرگداشت سهوی یکی از لحظات افسانه‌ای جام جهانی. عمل راستین زیدان در آن بعدازظهر فینال، حرکتی ناگهانی مانند

1. Melancholy

۲. آنتونین پاننکا، در فینال جام ملت‌های اروپای ۱۹۷۶ آخرین پنالتی چک را با فریب دادن دروازه‌بان و با ضربه چپ به قعر دروازه آلمان فرستاد.

۳. هورست در فینال جام جهانی ۱۹۶۶ دومین گل خود را در دقایق اضافی، از محوطه جریمه و با پای راست به ثمر رساند. توپ به تیرک افقی دروازه برخورد کرد و پایین آمد و بعد از تأیید خط‌نگه‌دار گل پذیرفته شد.

طغیان سودا در اعماق شب‌های تنهایی، بعدتر به وقوع خواهد پیوست و آنگاه موجب خواهد شد هر چیز دیگر را، آخر بازی و وقت اضافه را، پناستی‌ها و برنده‌ها را فراموش کنیم؛ عملی سرنوشت‌ساز، وحشیانه، تقریری و رمان‌وار: لحظه ناب ابهام زیر سقف آسمان برلین، چند ثانیه سرگیجه‌آور ضدونقیض که طی آن، زیبایی و تاریکی، خشونت و شهوت، به هم آمدند تا باعث ایجاد میان‌بری برای عملی تماماً فی‌البداهه شوند.

ضربه سر زیدان همچون ضربه قلم خوش‌نویسان، ناگهانی و نرم بود. تنها چند ثانیه به طول انجامید، اما چنین عملی تنها در واپسین پله فرایند بلوغی تدریجی می‌توانست رخ دهد؛ پیدایشی درازمدت، نادیدنی و پنهان. عمل زیدان در مقوله‌بندی‌های حسّانی زیبا یا متعال نمی‌گنجد و فراتر از مقوله‌بندی‌های اخلاقی خیر و شر است؛ ارزش آن، قدرت آن و ذات آن از چیزی نشئت نمی‌گیرد جز تجانس تقلیل‌ناپذیرش با لحظه‌ای که در آن به وقوع پیوست. دو کوران عظیم نادیدنی باید آن را از دوردست‌ها به آنجا آورده باشند. نخستین کوران، برآمده از اعماق، نامحدود، ساکت، پر قدرت و رام‌نشدنی - همان قدر محصول سودازدگی ناب که محصول حس دردناک گذشت زمان - که در پیوند است با اندوه پایان مقدر؛ تلخی مسابقه یک بازیکن در آخرین بازی دوران حرفه‌اش، بازی‌ای که نمی‌تواند با عزم جزم به پایان برساندش. زیدان همواره گرفتار پایان‌ها بود: هم با خروج‌های اشتباه (در مقابل یونان) آشنا بود و هم با خروج‌های سهوی (در مقابل کره جنوبی)^۱. همواره در نظرش ناممکن بود حرفه‌اش را به پایان برساند، چه رسد به پایانی چنان رؤیایی؛ زیرا پایان رؤیایی به هر روی پایان دادن و خاتمه دادن به افسانه خویش است: بالا بردن جام جهانی مترادف است با پذیرش مرگ خود؛ اما نقش بر آب کردن خروج متعارف، تصورات را زنده، نامعلوم و همیشگی نگه می‌دارد. کوران دیگر برآورنده حرکت او که به موازات و در عین حال در تناقض با کوران نخست و نشئت‌گرفته از فرط سودا و عوامل ناگوار دیگر است، تمنای هرچه زودتر فیصله دادن به آن است، تمنای سرکوب‌ناشدنی ترک یکباره زمین و بازگشت به رختکن (ناغافل رفتم، بی‌آنکه

۱. زیدان در یک‌چهارم نهایی جام ملت‌های اروپای ۲۰۰۴ پس از باخت فرانسه از یونان از بازی‌های بین‌المللی کناره گرفت، اما یک سال بعد بازگشت خود به میادین را اعلام کرد. او در سال ۲۰۰۶ و در مرحله گروهی مقابل کره جنوبی کارت زرد گرفت و بازی بعد با کشور توگو را از دست داد، بازی‌ای که فرانسه در صورت باخت، از دور مسابقات حذف می‌شد.

به کسی بگویم^۱). بی‌حوصلگی مفرط، خستگی و ازپافتادگی ناگهانی و قیاس‌ناپذیری بر او غالب شده، شانه‌اش درد می‌کند، زیدان نمی‌تواند گل بزند، دیگر نمی‌تواند هم‌تیمی‌هایش را تحمل کند، نمی‌تواند رقیبانش را، جهان را یا شاید خودش را تحمل کند. سودازدگی زیدان، سودازدگی من نویسنده است، می‌شناسمش، آن را پرورانده‌ام و حسش می‌کنم. جهان تیره‌وتار می‌شود، اعضای بدن سنگین می‌شوند، گذر زمان گویی کندتر، طولانی‌تر، آرام‌تر و ملال‌آور^۲ می‌شود. زیدان درهم‌شکسته و آسیب‌پذیر می‌شود. چیزی در ما علیه ما می‌شورد^۳؛ زیدان که نشئه خستگی و تنش عصبی است، تنها می‌تواند عملی خشن را به اتمام برساند تا نشگی‌اش را هدایت کند، یا شاید هم دعوی‌ای را، تا آن را تخفیف دهد؛ در غیر این صورت نمی‌تواند فشاری را که بر او سنگینی می‌کند فروبخواباند (این آخرین اوج‌گیری پیش از اتمام کار است^۴). از همان ابتدای وقت اضافه، زیدان ناخودآگاه درماندگی‌اش را با بازوبند کاپیتانی‌اش مدام نشان می‌داده، بازوبندی که دائم باز می‌شود و پایین می‌آید و او با بی‌حوصلگی آن را دوباره بر بازوی خود بالا می‌کشد. در نتیجه زیدان، بدون آنکه بخواهد، هشدار می‌دهد که می‌خواهد زمین را ترک کند و به رختکن برگردد. دیگر نه دست‌مایه‌اش را دارد، نه قدرتش را، نه انرژی‌اش را و نه قصدش را که بخواهد از پس آخر نمایش برآید، آخر نمایشی که سراسر فرم است؛ ضربه سری که چند دقیقه پیش بوفون آن را دفع کرد، به‌رغم زیبایی‌اش، مطمئناً چشمان زیدان را به ناتوانی چاره‌ناپذیرش باز خواهد کرد. فرم، در حال حاضر، او را برنمی‌تابد و این برای هنرمند ناپذیرفتنی است. ما گره‌های ناگسستی بین هنر و سودازدگی را می‌شناسیم. زیدان، ناتوان از فتح دروازه حریف، اذهان را فتح خواهد کرد. اکنون دیگر دامن شب بر برلین گسترده شده، از شدت نور کاسته شده و زیدان تاریک شدن آسمان بر فراز شانه‌هایش را لمس کرده است. تنها نوارهایی عریان از ابرهای تاریک و روشن بر گنبد آسمان به‌جای مانده است. ترکیب آب با شب ندامتی دیرین

۱. برگرفته از داستان حمام، نوشته توسن، ۲۰۰۸، ص ۳۷.

۲. برگرفته از همان، ص ۴۲.

۳. برگرفته از مقاله «جوهر سودا»، نوشته ژان استاروینسکی، در مجله ادبی *La Nouvelle Revue Française*، ۱۹۶۳، ص ۴۱۱.

۴. برگرفته از مقاله «لئوناردو داوینچی و خاطره‌ای از کودکی‌اش»، نوشته زیگموند فروید، ۱۹۹۰، ص ۱۵۵.

است که خاموشی نخواهد گرفت.^۱

هیچ کس در استادیوم متوجه نشد چه اتفاقی افتاده. از جایگاه تماشاچیان استادیوم المپیک به چشم دیدم که بازی ادامه یافت؛ ایتالیایی‌ها به حمله ادامه دادند و بازی به سمت دروازه حریف در جریان بود. یک بازیکن ایتالیایی روی زمین افتاده بود. آن عمل انجام شده بود؛ زیدان مغلوب خدایان بی‌رحم سودازدگی شده بود. داور بازی را متوقف کرد و بازیکنان از هر طرف به سوی بازیکن به خاک افتاده و به سوی کمک‌داوری می‌دویدند که اکنون در محاصره چند بازیکن ایتالیایی بود. نگاهم از چپ به راست می‌آید و سپس با دوربین دوچشمی‌ام، بی‌اراده زیدان را می‌یابم. چشمان آدمیزاد ناخودآگاه همیشه زیدان را پیدا می‌کند، پرهیب زیدان در لباس سفیدش را که در اعماق شب، میانه زمین ایستاده. صورتش در دوربین من بسیار درشت و نزدیک است و سپس بوفون، دروازه‌بان ایتالیا، به صحنه وارد می‌شود و با او صحبت می‌کند، دستی به سرش می‌کشد، فرق سر و پشت گردنش را می‌مالد؛ حرکتی حیرت‌آور، نوازش و در آغوش کشیدنش، حرکتی که تدهینش می‌کند، مانند تدهین یک کودک یا نوزاد برای آرام کردن و تسکین بخشیدنش. متوجه نشدم چه اتفاقی افتاده، هیچ کس در استادیوم متوجه نشد چه اتفاقی افتاده. داور به سمت چند بازیکن رفت که زیدان نیز جزو آنان بود و کارت سیاه‌رنگی از جیبش بیرون آورد، کارتی به سوی آسمان برلین برکشید و همان‌جا متوجه شدم که کارت، آن کارت سیاه سودازدگی، را به زیدان داده است.

حرکت نادیدنی و فهم‌ناپذیر زیدان از آنجا تماشایی است که اصلاً به وقوع نپیوست. اگر بخواهیم خود را به مشاهده زنده رویدادها در استادیوم و به باور مشروعی محدود کنیم که به حس‌های پنجگانه‌مان می‌توانیم داشته باشیم، هیچ کس هیچ چیز ندید؛ نه تماشاچیان و نه داوران. این اتفاق اصلاً رخ نداد. نه تنها حرکت زیدان هرگز به وقوع نپیوست، حتی اگر هم به وقوع پیوسته باشد، یعنی حتی اگر زیدان این قصد دیوانه‌وار، این هوس و شهوت زدن ضربه با سر به یکی از حریفان را می‌داشت، سر زیدان هیچ‌گاه به حریف اصابت نمی‌کرد؛ زیرا هر بار که سر زیدان نیمی از مسافت مانده تا سینه حریف

۱. برگرفته از مقاله «آب و رؤیاها: مقاله‌ای در باب تخیل چیزها»، نوشته گاستون باشلار، ۱۹۸۳، ص ۱۰۲.